

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۶

گوشه‌ها گوئی از سخن حق نفرت داشت و آنرا از خود بیرون می‌افکند و «کر» می‌شد، به عکس، سخنان باطل که باذائقه‌هاشان سازگار بود و لذتبخش، به سرعت در اعماق جان‌شان نفوذ می‌کرد. مخصوصاً به تجربه ثابت شده که انسان سخنانی را که به آن تمایل ندارد به سختی می‌شنود، و سخنانی که مورد علاقه و عشق او است با سرعت و تیز گوشی مخصوصی درک می‌کند، گوئی تمایلات درونی در حواس ظاهری انسان نیز اثر می‌گذارند، و آن را به رنگ خود درمی‌آورند. نتیجه این موانع سه‌گانه آن بود که اولاً از شنیدن حق فرار می‌کردند، مخصوصاً هنگامی که سخن از یگانگی خدا به میان می‌آمد که با اساس همه معتقدات شرک‌آلودشان تناقض داشت به سرعت می‌گریختند، ثانیاً برای تقویت خط انحرافی خود به توجیهات غلط درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سخنان‌ش پرداخته، هر کدام او را به چیزی متهم می‌ساختند: ساحر، شاعر، مجنون و دیوانه! و این چنین است سرنوشت همه دشمنان حق که اعمال و صفات رذیله آنها حجابی است برای آنان. و اینجا است که می‌گوئیم: اگر کسی بخواهد صراط مستقیم حق را پیوید و از انحراف و گمراهی در امان بماند باید قبل از هر چیز در اصلاح خویشتن بکوشد. دل را از بغض و کینه و حسد و عناد، و روح را از کبر و غرور و نخوت، و خلاصه وجود خود را از صفات رذیله پاک کند، چرا که آئینه قلب هر گاه از این رذائل پاک شود و صیقل یابد، همه حقایق در آن پرتوافکن خواهد بود به همین دلیل گاهی افراد بی سواد پاکدل، حقایقی را می‌فهمند که دانشمند تهذیب نیافته، قدرت درک آنرا ندارد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۷

۲- چرا این حجابها به خدا نسبت داده شده؟

این آیات مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، وجود این حجابها را به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید: ما بر دل‌های آنها پرده می‌افکنیم، میان تو و ایشان حجاب قرار می‌دهیم، و در گوششان سنگینی. تعبیراتی که افراد بی‌خبر ممکن است از آن استشمام مکتب جبر کنند، در حالی که اینها همان آثار و خاصیت‌های اعمالشان است. در واقع خود آنها هستند که با گناهان و صفات زشتشان این حجابها را می‌آفرینند، ولی چون خاصیت هر چیزی از ناحیه خدا است و او است که در عمل زشت و صفات رذیله این اثر را آفریده به او نیز می‌توان نسبت داد. در این باره در بحثهای گذشته کراراً صحبت کرده‌ایم، و شواهد فراوانی از قرآن نیز آورده‌ایم.

۳ - حجاب مستور چیست؟

در معنی «حجاب مستور» میان مفسران گفتگو است:
 الف - «مستور» را صفت «حجاب» می‌دانند و می‌گویند ظاهر تعبیر قرآن این است که این حجاب از دیده‌ها پنهان است، در واقع حجاب کینه و عداوت و حسادت چیزی نیست که با چشم دیده شود، ولی با این حال پرده ضخیمی میان انسان و شخصی که مورد کینه و حسادت او است ایجاد می‌کند.
 ب - بعضی دیگر مستور را به معنی «ساتر» دانسته‌اند (زیرا اسم مفعول گاهی به معنی فاعل می‌آید، همانگونه که در همین سلسله آیات نیز بعضی از مفسران «مسحور» را به معنی «ساحر» دانسته‌اند).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۸

ج - بعضی دیگر توصیف حجاب را به مستور یک توصیف مجازی می‌دانند و می‌گویند منظور این نیست که این حجاب مستور است بلکه حقایقی که ماوراء این حجاب است مستور می‌باشد (مانند شخصیت پیامبر و صدق دعوت او و عظمت سخنانش).
 اما دقت در این سه تفسیر نشان می‌دهد که تفسیر اول با ظاهر آیه هماهنگ‌تر است.

در بعضی از روایات نیز می‌خوانیم که گاهی دشمنان سرسخت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سراغ او می‌آمدند در حالی که او با یاران خود مشغول تلاوت قرآن بود اما او را نمی‌دیدند، گوئی عظمت خیره‌کننده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مانع می‌شد که این کوردلان او را ببینند و بشناسند و

آزار دهند.

۴ - اکنه و وقر چیست؟

«اکنه» جمع «کنان» (بر وزن زیان) در اصل به معنی هرپوششی است که چیزی را با آن مستور می کنند، اما «کن» (بر وزن جن) به معنی ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ می دارند. و جمع کن، اکنان است، سپس این معنی توسعه یافته و به هر چیزی که سبب مستور شدن است مانند پرده و خانه و اجسامی که انسان در پشت آن خود را پنهان می کند گفته شده است. «وقر» (بر وزن جبر) به معنی سنگینی است که در گوش پدید می آید و وقر (بر وزن رزق) به معنی بار سنگین است.

۵ - تفسیر جمله «ما یستمعون»

به در معنی این جمله، دو تفسیر ذکر کرده اند: بعضی مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر، آنرا به معنی «انگیزه استماع» گرفته اند، یعنی ما

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۴۹

می دانیم آنها به چه انگیزه های به سخنان تو گوش فرا می دهند، برای درک حق، نه، بلکه برای استهزاء و وصله چسباندن و توجیهات انحرافی و سرانجام گمراه شدن و گمراه کردن دیگران. بعضی دیگر (همچون علامه طباطبائی در المیزان) آنرا به معنی «وسیله استماع گرفته اند، یعنی ما آگاهیم آنها به چه گوشهائی به سخنان تو گوش فرا می دهند و آگاهیم از دلهای آنها و از نجوای آنها (تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد).

۶ - چرا نسبت مسحور به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دادند؟

«مسحور» به معنی «سحر شده» و ساحر به معنی سحر کننده است. توصیف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مسحور از ناحیه دشمنان یا به خاطر این بوده است که می خواستند از این طریق نسبت جنون به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دهند، و بگویند ساحران در فکر و عقل او نفوذ کرده، و به وسیله ساحران - العیاذ بالله - اختلال حواس یافته. بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که مسحور به معنی ساحر باشد زیرا چنانکه گفتیم اسم مفعول گاهی به معنی اسم فاعل می آید) به این ترتیب

نفوذ خارق العاده کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را در دل‌های آماده مردم حق طلب، به سحر نسبت می‌دادند که خود، این اعتراف ضمنی جالبی است بر نفوذ عجیب گفتار او.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۰

۷- وحشت مشرکان از ندای توحید

در آیات بالا خواندیم که مشرکان مخصوصاً از شنیدن ندای توحید سخت به وحشت می‌افتادند و پا به فرار می‌گذاشتند چرا که زیربنای همه زندگی آنها شرک و بت پرستی بود و همه نظامات حاکم بر جامعه آنها، نظامهای شرک‌آلود.

اگر پای توحید به میان می‌آمد، نه تنها عقائد مذهبیشان بلکه نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگیشان که از شرک مایه می‌گرفت نیز به هم می‌ریخت.

حکومت از آن مستضعفان می‌شد، و مستکبران سقوط می‌کردند، استثمار که از نتایج نظامات شرک‌آلود است برچیده می‌شد و نفی طبقات (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) بر جای آن می‌نشست.

لذا سردمداران شرک سخت کوشش داشتند که ندای توحید به گوش کسی نرسد، ولی آنها - همانگونه که آیات فوق اشاره می‌کند - ظالمان و ستمگرانی بودند که هم به توده‌های مستضعف ستم می‌کردند و هم به خویشان چرا که هر ظالم و منحرفی گور خود را بادست خود می‌کند.

جالب اینکه: قرآن می‌گوید: مشرکان برای اینکه مجوزی برای فجور و ادامه گناه بیابند کراراً می‌پرسیدند کی روز قیامت برپا می‌شود بل پیرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیامة (سوره قیامت آیه ۵ و ۶ اشاره به اینکه اینها هم بهانه جوئی برای فرار از زیر بار مسئولیتها است).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۱

آیه ۴۹ - ۵۲

آیه و ترجمه

و قالوا اذا كنا عظاما و رفا اننا لمبعوثون خلقا جدیدا ۴۹
قل کونوا حجارة او حديداً ۵۰

او خلقا مما يكبر في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي فطركم اول مرة
فسينغضون اليك روسهم و يقولون متى هو قل عسى ان يكون قريبا ٥١
يوم يدعوكم فتستجيبون بحمده و تظنون ان لبثتم الا قليلا ٥٢
ترجمه :

٤٩ - و گفتند آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و پراکنده‌ای شدیم دگر
بار آفرینش تازهای خواهیم یافت؟!
٥٠ - بگو: شما سنگ و آهن باشید.

٥١ - یا هر مخلوقی که در نظر شما از این هم سختتر است (و از حیات و
زندگی دورتر، باز خدا قادر است شما را به زندگی مجدد بازگرداند) آنها به
زودی می‌گویند چه کسی ما را باز می‌گرداند؟ بگو همان کسی که روز
نخست شما را آفرید، آنها سر خود را (از روی تعجب و انکار) به سوی تو خم
می‌کنند و می‌گویند: در چه زمانی خواهد بود؟! بگو شاید نزدیک باشد.

تفسیر نمونه جلد ١٢ صفحه ١٥٢

٥٢ - همان روز که شما را (از قبرهایتان) فرا می‌خواند، شما هم اجابت می‌کنید
در حالی که حمد او می‌گوئید و تصور می‌کنید تنهامدت کوتاهی (در جهان
برزخ) درنگ کردید.

تفسیر:

رستاخیز قطعی است

در آیات گذشته سخن از توحید و مبارزه با شرک بود، اما در آیات مورد بحث
سخن از «معاد» که در همه جا مکمل مساله توحید است به میان آمده، و
همانگونه که سابقا هم گفته‌ایم اساسیترین اعتقادات اسلامی را عقیده به مبداء
و معاد تشکیل می‌دهد و اعتقاد به این دو اصل است که انسان را از نظر عملی و
اخلاقی تربیت می‌کند، از آلودگی و گناه باز می‌دارد و به انجام وظیفه
دعوت می‌کند، و او را در مسیر تکامل به پیش می‌برد.
در این آیات به سه سؤال و یا سه ایراد منکران معاد پاسخ گفته شده است:
نخست می‌گوید: آنها گفتند هنگامی که ما به استخوانهایی تبدیل شدیم و این
استخوانها نیز پوسیده و متفرق شد، آیا باز آفرینش جدیدی پیدا خواهیم کرد؟!
(و قالوا اذا كنا عظاما و رفاتا انا لمبعوثون خلقا جدیدا).

آیا اصلا این امکان دارد که استخوانهای پوسیده و متلاشی شده که هر ذره‌ای از
آن در کناری افتاده است از نو جمع‌آوری شود سپس لباس حیات بر آن

بپوشانند؟

استخوان پوسیده متلاشی شده کجا و یک انسان زنده و نیرومند وعامل کجا؟ این تعبیر مانند بسیاری از تعبیرات دیگر قرآن در زمینه معاد نشان می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره در دعوت خود سخن از مساله «معاد جسمانی» می‌گفت که این جسم بعد از متلاشی شدن باز می‌گردد، و گرنه هر گاه سخن تنها از معاد روحانی

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۳

بود اینگونه ایرادهای مخالفان به هیچوجه معنی نداشت. قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: بگو استخوان پوسیده و خاک شده که سهل است «شما سنگ و آهن هم که باشید، باز خدا قادر است لباس حیات در تنتان بپوشاند» (قل کونوا حجارة او حديد). «حتی اگر مخلوقی از سنگ و آهن سختتر و از حیات و از زندگی دورتر، و از این جهت در نظر شما بسیار بزرگ باشد باز خداوند می‌تواند جامه حیات در تن آن کند» (او خلقا مما یکبر فی صدورکم). روشن است که استخوانها بعد از پوسیدن تبدیل به خاک می‌شوند، و خاک همیشه آثاری از حیات دارد، گیاهان از خاک می‌رویند، موجودات زنده در خاک پرورش می‌یابند، و اصل وجود آدمی نیز از خاک است، کوتاه سخن اینکه خاک دروازه حیات و زندگی است. ولی سنگ و آهن یا موجوداتی از اینها سختتر فاصله‌شان با حیات و زندگی بسیار بیشتر است، هرگز گیاهی از دل سنگ و آهن بر نمی‌خیزد، اما قرآن می‌گوید در پیشگاه قدرت خدا اینها اهمیت ندارد، هر چه باشید و هر چه شوید باز امکان بازگشتان به حیات و زندگی محفوظ است. سنگها می‌پوسند و تبدیل به خاک می‌شوند، و جوانه‌های حیات از دل خاک بر می‌خیزد. آهنها نیز می‌پوسند و متلاشی می‌شوند و با موجودات دیگر این کره‌خاکی ترکیب می‌یابند و مبداء حیات و زندگی می‌شوند. هر موجودی را که در این زمین تصور کنیم از فلزات و شبه فلزات و مواد آلی در ساختمان بدن انسانها به کار رفته است، و این نشان می‌دهد که قابلیت تبدیل به موجود زنده در همه موجودات این عالم هست، هر چند بعضی در یک مرحله

نزدیکتر قرار دارند همچون خاک، و پارهای دورترند همچون سنگ و آهن. دومین ایراد آنها این بود که می گفتند: بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوانهای پوسیده و متلاشی شده قابل بازگشت به حیات است چه کسی قدرت انجام این کار را دارد، چرا که این تبدیل رایک امر بسیار پیچیده و مشکل می دانستند «آنها می گویند چه کسی ما را باز می گرداند؟» (فسیقولون من یعیدنا).

پاسخ این سؤال را قرآن چنین می گوید: «به آنها بگو همان کسی که شما را روز اول آفرید» (قل الذی فطرکم اول مرة). اگر در قابلیت «قابل» شک دارید که شما در اول خاک بودید چه مانعی دارد بار دیگر خاک شوید و به زندگی بازگردید. و اگر در فاعلیت «فاعل» شک دارید همان خدائی که در آغاز شما را از خاک آفرید می تواند بار دیگر این کار را تکرار کند که حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد.

سرانجام به سومین ایراد آنها می پردازد و می گوید: «آنها سر خود را از روی تعجب و انکار تکان می دهند و می گویند: چه زمانی این معاد واقع می شود؟» (فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی هو).

«سینغضون» از ماده «انغاض» به معنی حرکت دادن سر به سوی طرف مقابل از روی تعجب است.

آنها در حقیقت با این ایراد خود می خواستند این مطلب را منعکس کنند که به فرض این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد، و قدرت خدا را نیز قبول کنیم، اما این یک وعده نسیه بیش نیست و معلوم نیست در چه زمانی واقع می شود؟ اگر در هزاران یا میلیونها سال بعد باشد چه تاثیری در زندگی امروز ما می کند، سخن از نقد بگو و نسیه را رها کن. قرآن در پاسخشان می گوید: «به آنها بگو شاید زمان آن نزدیک باشد»

(قل عسی ان یکون قریبا).

و البسته نزدیک است چرا که مجموعه عمر این جهان هر چه باشد در برابر زندگی بی پایان در سرای دیگر لحظه زود گذری بیش نیست.

و از این گذشته، اگر قیامت در مقیاسهای کوچک و محدود ما دور به نظر برسد آستانه قیامت که مرگ است به همه ما نزدیک است چراکه مرگ قیامت صغری است، (اذا مات الانسان قامت قیامته)، درست است که مرگ، قیامت کبری نیست ولی یاد آور آنست.

ضمناً تعبیر به «عی» شاید اشاره به این است که هیچکس تاریخ قیامت را دقیقاً نمی‌داند حتی شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و این از علوم است که مخصوص ذات پروردگار است و جز او کسی از آن آگاه نیست.

در آیه بعد بی آنکه تاریخ دقیقی از قیامت ذکر کند بعضی از خصوصیات آنرا چنین بیان می‌کند: «این بازگشت به حیات روزی خواهد بود که شما را از قبرهایتان فرا می‌خواند، و چه بخواهید و چه نخواهید دعوت او را اجابت می‌کنید و حمد خدا گویان به زندگی باز می‌گردید» (یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده).

و آن روز است که فاصله مرگ و رستاخیز یعنی دوران برزخ را کوتاه خواهید شمرد و گمان می‌کنید که تنها مدت کمی در عالم برزخ درنگ کردید (و تظنون ان لبثتم الا قليلا).

آری آن روز این احساس به انسان دست می‌دهد که دوران برزخ هرچند طولانی بوده، در برابر عمر بی نهایت در عالم بقاء، لحظات زود گذری بیش نیست.

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده‌اند که منظور اشاره به توقف در دنیا است یعنی آن روز است که می‌دانید زندگی دنیاچندان طولانی نبوده، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زود گذر.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۶

آیه ۵۳ - ۵۷

آیه و ترجمه

و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان الشیطن ینزغ بینهم ان الشیطن کان للانسن عدوا مبینا ۵۳

ربکم اعلم بکم ان یشاء یرحمکم او ان یشاء یعذبکم و ما ارسلنک علیهم وکیلا ۵۴

و ربک اعلم بمن فی السموت و الارض و لقد فضلنا بعض النبین علی بعض و

اتینا داود زبور ۵۵

قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لاتحویلا ۵۶
اولئک الذین یدعون یتبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته و
یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۷

ترجمه :

۵۳ - به بندگانم بگو سخنی بگویند که بهترین باشد چرا که شیطان (بوسیله
سخنان ناموزون) میان آنها فتنه و فساد می کند، همیشه شیطان دشمن
آشکاری برای انسان بوده است.

۵۴ - پروردگار شما از نیات و اعمال) شما آگاهتر است اگر بخواهد (و
شایسته ببیند) شما را مشمول رحمت خود می کند و اگر بخواهد مجازات
می کند و ما تو را وکیل بر آنها نساخته ایم (که ملزم باشی آنها اجبارا ایمان
بیاورند).

۵۵ - پروردگار تو از حال همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند آگاهتر
است و (اگر تو را بر دیگران برتری دادیم بخاطر شایستگی تو است) ما بعضی از
پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم، و به داود زبور بخشیدیم.

۵۶ - بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید، آنها
نمی توانند مشکلی را از شما بر طرف سازند و نه تغییری در آن ایجاد کنند.

۵۷ - آنها کسانی هستند که خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان
می طلبند، وسیله ای هر چه نزدیکتر، و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او
می ترسند چرا که همه از عذاب پروردگارتر پرهیز و وحشت دارند.

تفسیر:

برخورد منطقی با همه مخالفان

از آنجا که در آیات پیشین سخن از مبدء و معاد و دلایلی بر این دوما ساله مهم
اعتقادی در میان بود، در آیات مورد بحث، روش گفتگو و استدلال با مخالفان
مخصوصا مشرکان را می آموزد چرا که مکتب هر قدر عالی باشد و منطق قوی و
نیرومند ولی اگر با روش صحیح بحث و مجادله تواءم نگردد و به جای لطف و
محبت، خشونت بر آن حاکم گردد، بی اثر خواهد بود.

لذا در نخستین آیه می گوید «به بندگان من بگو سخنی را بگویند که
بهترین باشد» (و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن).

بهترین از نظر محتوی، بهترین از نظر طرز بیان، و بهترین از جهت تواءم بودن با فضائل اخلاقی و روشهای انسانی.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۵۸

چرا که اگر قول احسن را ترک گویند و به خشونت در کلام و مخاصمه و لجاج برخیزند شیطان در میان آنها فساد و فتنه می کند (ان الشیطان یزغ بینهم).

و فراموش نکنید شیطان در کمین نشسته و بیکار نیست «زیرا شیطان از آغاز دشمن آشکاری برای انسان بوده است» (ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا)

در اینکه منظور از «عباد» در این آیه کیانند؟ دو عقیده متفاوت در میان مفسران وجود دارد که هر یک با قرائنی تایید می شود:

۱ - منظور از «عباد» بندگان مشرکند، گر چه آنها راه خطا را پیش گرفته اند اما خداوند برای تحریک عواطف انسانی آنها با تعبیر به عبادی (بندگانم) از آنها یاد کرده و آنانرا دعوت می کند که به سراغ «احسن» یعنی کلمه توحید و نفی شرک بروند و مراقب وسوسه های شیطان باشند، و به این ترتیب هدف از بیان این آیات بعد از ذکر دلائل توحید و معاد نفوذ در دل مشرکان است تا آنها که آمادگی دارند، بیدار شوند و به راه آیند. آیات بعد - چنانکه خواهد - آمد نیز متناسب با این معنی است. مکی بودن این سوره با توجه به اینکه در آن زمان حکم جهاد نازل نشده بود و تنها راه مبارزه، مبارزه منطقی بود نیز این معنی را تایید می کند.

۲ - کلمه عبادی اشاره به مؤمنان است، و روش بحث با دشمنان را به آنها می آموزد چرا که گاهی مؤمنان تازه کار طبق روشی که از پیش داشتند با هر کس که در عقیده با آنها مخالف بود به خشونت می پرداختند، و آنها را صریحا اهل جهنم و عذاب و شقی و گمراه می خواندند، و خود را اهل نجات، و این سبب میشد که مخالفان یک حالت منفی در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خود بگیرند.

از این گذشته تعبیرات توهین آمیز مخالفان نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که بعضی از آنها در آیات پیشین گذشت مانند مسحور، مجنون، کاهن، شاعر، گاهی سبب

می‌شد که مؤمنان عنان اختیار را از دست بدهند و به مقابله با آنها در یک مشاجره لفظی خشن برخیزند و هر چه می‌خواهند بگویند.

«قرآن» مؤمنان را از این کار باز می‌دارد و دعوت به نرمش و لطافت در بیان و انتخاب بهترین کلمات را می‌کند تا از فساد شیطان‌پرهیزند.

البته کلمه «بینهم» (در میان آنها) طبق این تفسیر مفهومی این است که شیطان، سعی می‌کند میان مؤمنان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می‌کند در دل‌های مؤمنان به طرز مرموزی نفوذ کند و آنها را به فساد و افساد دعوت نماید (زیرا یزغ از ماده نزغ به معنی ورود در کاری به نیت افساد است).

ولی با توجه به مجموع قرائن، تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است چرا که در قرآن کلمه عبادی معمولاً برای مؤمنان ذکر می‌شود.

علاوه بر این در شان نزولی که بعضی از مفسران نقل کرده‌اند می‌خوانیم مشرکان در مکه یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را آزار می‌کردند، هنگامی که آنها در فشار قرار می‌گرفتند به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اصرار می‌کردند که به ما اجازه جهاد بده (یا اجازه خشونت در سخن و مبارزه به مثل) پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌فرمود هنوز چنین دستورهایی به من داده نشده است: در این هنگام آیات فوق نازل گشت (و به آنها دستور داد تنها به مبارزه منطقی ادامه دهند).

آیه بعد اضافه می‌کند: پروردگار شما از حال شما آگاهتر است، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خویش قرار می‌دهد، و اگر بخواهد مجازاتتان خواهد کرد (ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم او ان یشا یعذبکم).

در ارتباط به دو تفسیر آیه قبل، این آیه نیز تاب دو تفسیر دارد: نخست اینکه: ای مشرکان و ای افراد بی ایمان، خدای شما هم رحمت واسعه

دارد و هم مجازات دردناک و شما را شایسته هر یک ببیند، مشمول آن می‌سازد، چه بهتر که دست به دامن رحمت واسعه او بزنید و از عذابش پرهیزید.

اما طبق تفسیر دوم مفهومی چنین است: گمان نکنید که شما مؤمنان تنها اهل نجاتید و دیگران اهل دوزخند، خدا از اعمال شما و دل‌های شما آگاهتر

است، اگر بخواهد به گناهانتان شما را مجازات می کند و اگر بخواهد مشمول رحمت می سازد، کمی به حال خود بیندیشید و درباره خود و دیگران عادلانه تر قضاوت کنید.

به هر حال در پایان آیه روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده و به عنوان دلداری و پیشگیری از ناراحتی فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از عدم ایمان مشرکان می فرماید: «ما تو را وکیل بر آنها نساخته ایم که ملزم باشی حتما آنها ایمان بیاورند» (و ما ارسلناک علیهم وکیلا).

وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجدانه به سوی حق است، اگر ایمان آوردند چه بهتر و گرنه زبانی به تو نخواهد رسید، تو وظیفه خود را انجام داده ای! گر چه مخاطب در این جمله شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، ولی بعید نیست - مانند بسیاری دیگر از خطابهای قرآن - هدف همه مؤمنان باشند، در این صورت قرینه دیگری خواهد بود بر تفسیر دوم، چرا که قرآن می گوید: وظیفه شما مسلمین دعوت به حق است، خواه ایمان بیاورند یا نه، بنابراین جوش و خروش بی حد که موجب توسل به خشونت در سخن، و هتاک و توهین شود دلیلی ندارد.

آیه بعد سخن را از این فراتر می برد و می گوید خدا تنها آگاه از حال شما نیست بلکه: «پروردگارت نسبت به حال همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از همه آگاهتر است» (و ربک اعلم بمن فی السماوات و الارض)

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۱۶۱

سپس اضافه می کنند: «ما بعضی از پیامبران را بر بعض دیگر فضیلت بخشیدیم و به داود کتاب زبور دادیم» (و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و آتینا داود زبوراً).

این جمله در حقیقت پاسخ به یکی از ایرادات مشرکان است، که با تعبیر تحقیر آمیزی می گفتند آیا خداوند شخص دیگری را نداشت که محمد یتیم را به نبوت انتخاب کرد؟ وانگهی چه شد که او سرآمده همه پیامبران و خاتم آنها شد؟!.

قرآن می گوید: این جای تعجب نیست خداوند از ارزش انسانی هر کس آگاه است و پیامبران خود را از میان همین توده مردم برگزیده و بعضی را بر بعضی فضیلت و برتری داده، یکی را به عنوان خلیل اللهی مفتخر ساخت، دیگری را

کلیم الله، و دیگری را روح الله قرار داد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را به عنوان حبیب الله برگزید و خلاصه بعضی را بر بعضی فضیلت بخشید، طبق موازینی که خودش می داند و حکمتش اقتضا می کند. و اما اینکه چرا از میان همه پیامبران، سخن از «داود» و «زبور» به میان آمده، ممکن است به خاطر جهات زیر باشد:

۱ - زبور داود از میان کتب پیامبران این ویژگی را دارد که تمام آن مناجات و نیایش و اندرز است و با قول احسن و گفتار نیکو که در آیات قبل به آن دستور داده شد از همه متناسبتر می باشد.

۲ - در زبور داود خبر از حکومت صالحان و نیکان داده شده هر چند ظاهراً مردمی تهی دست و فقیر و یتیم باشند.

